

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۹، پاییز ۱۴۰۰، صص ۱۲۵-۱۵۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱، تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۲۳

(مقاله پژوهشی)

پژوهشی در بنیان‌های اساطیری و تاریخی کیانیان

منیژه فلاحی^۱، دکتر ملکمحمد فرخزاد^۲، دکتر عباسعلی وفاپی^۳



چکیده

در عصر حاضر که عصر حاکمیت تاریخ و تاریخ‌گرایی است، موضوع تشخیص زمان‌ها و بنیان‌های تاریخی و اساطیری از دغدغه‌های پژوهش است؛ خاصه در مطالعات ایرانی تعیین مرز میان اسطوره و تاریخ در حماسه ملی از دشواری‌های تحقیق به شمار می‌رود. نخستین بار برتلس از سه بخش متمایز شاهنامه با عنوان‌های: اسطوره‌ای، تاریخی و پهلوانی سخن گفت؛ براساس این نظر، دوره حکومت پیشدادیان اساطیری است اما درباره دوره حکومت کیانیان پژوهشگران اتفاق نظر ندارند. وجود عناصر اساطیری در داستان‌های مربوط به سلسله کیانیان این پرسش را مطرح می‌کند که شاهان کیانی شخصیت‌های تاریخی دارند یا متعلق به اسطوره‌اند. در پاسخ به این پرسش پژوهشگرانی چون ویندشمان، اشپیگل، دارمستتر، لومل، ویکندر و دو مزیل با دید اسطوره‌گرایی بر این عقیده‌اند که کیانیان یا برخی از شاهان این سلسله به اسطوره تعلق دارند. وجود عناصر شگفت در داستان کیکاووس و کیخسرو بن‌مایه این تفکر است. گروه دیگر از پژوهندگان تاریخ‌گرا، چون هنینگ، مری بویس و کریستن‌سن کیانیان را پادشاهان ایران خاوری می‌دانند که در دوره‌ای تاریخی پیش از هخامنشیان حکومت کرده‌اند. ظهور و حضور زرتشت در دوره گشتاسب بن‌مایه این عقیده است. در جستار پیش رو به روش توصیفی-تحلیلی، آراء و استدلال‌ها و شواهد این دو گروه پژوهندگان نقد و بررسی شده است نتایج این بررسی نشان می‌دهد نظریه تاریخ‌گرایان مستندتر و به واقعیت نزدیک‌تر است.

واژگان کلیدی: شاهنامه، فردوسی، کیانیان، تاریخ، اسطوره.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

mahdisfallahj@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. (نویسنده مسؤل)

mmfzad@yahoo.com

a_a_vafaie@yahoo.com

۳. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

مقدمه

بخشی از تاریخ روایی ایرانیان و داستان‌های ملی که به حماسه و شاهنامه و دیگر متون راه یافته است و سرشار از اساطیر، باورها، آیین‌ها و دیدگاه‌های ایرانی است، متضمن داستان‌هایی دربارهٔ دو سلسلهٔ پادشاهی با عنوان پیشدادیان و کیانیان است، پیشدادیان نخستین دودمان فرمانروا در تاریخ اساطیری و حماسی ایران زمین‌اند پادشاهانی چون کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسب. بسیاری از داستان‌های سلسله پیشدادیان از داستان‌های مشترک قوم هند و ایرانی است.

داستان سلسله پیشدادیان آن چنان با اساطیر آمیخته است که بیشتر پژوهشگران بر اسطوره‌ای بودن این بخش از حماسهٔ ملی اتفاق نظر دارند. اما داستان‌های مربوط به سلسلهٔ کیانیان را می‌توان در تاریخ ملی ردیابی کرد. کیانیان در حماسهٔ ملی به سلسله‌ای اطلاق می‌شود که بیشتر شاهان آن لقب کی داشته و از کیتباد تا دارای دوم حکومت کرده‌اند. وقایع و رویدادهای دورهٔ حکومت کیانیان نسبت به پیشدادیان کمتر ماهیت اساطیری دارند.

در حوزهٔ مطالعه و پژوهش دربارهٔ تاریخی یا اسطوره‌ای دانستن دورهٔ کیانی دو دسته آراء وجود دارد. برخی از خاورشناسان نظیر ویندشمان (۱۸۶۱) و اشپیگل (۱۹۰۵) و دارمستر (۱۸۹۴) و لومل (۱۹۲۰) و ویکندر (۱۹۴۱) و دومزیل (۱۹۸۶) و نویسندگانی ایرانی چون سرکاراتی، کیانیان یا برخی از شاهان این سلسله را اساطیری می‌دانند و در مقابل پژوهشگران دیگر شاهان کیانی و پهلوانان معاصر آنان را شخصیت‌هایی تاریخی انگاشته‌اند گروه دوم خاورشناسانی چون هرتل (۱۹۵۵) و هرتسفلد (۱۹۴۸) و هوزینگ (۱۹۸۶) و لهما‌ن‌هایت (۱۹۳۸) و نیز کریستن سن (۱۹۴۵) و مری بویس (۲۰۰۶) همچنین نویسندگان ایرانی چون خالقی مطلق قرار دارند که هر یک با ارائه شواهد و آرای متفاوت به اثبات این نظریه پرداخته‌اند.

مسئلهٔ اسطوره‌ها ریشه در دنیای واقع دارند و در زمان‌های دور از تاریخ بر اساس رویدادها و حوادثی که بشر با آن روبه‌رو شده است شکل گرفته‌اند. برای مثال رویارویی بشر با عناصر دوگانه در جهان هستی نظیر روشنایی و تاریکی، سرما و گرما، نر و ماده، شب و روز و... پندارها و باورهای دربارهٔ ستیز این عناصر به وجود آمده است؛ و این باورها در

حماسه‌ها و داستان‌های ملل نمود یافته است. ستیز این دوگانگی‌ها در باور اقوام ایرانی در عهد باستان به داستان‌های ملی و حماسه راه یافته است و به شکل ستیز اهریمن و اهورامزدا در آغاز آفرینش و نبرد روشنایی و تاریکی و دیو و پری نمودار شده است. توجه به این تقابل و دوگانگی به حدی است که جداول تاریخ داستانی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده است؛ برای مثال همزمان با پیدایش افراسیاب در توران زمین، رستم در ایران زمین ظهور کرده است که در تقابل با او باشد. توجه به مبحث تقابل دوگانگی‌ها: تنها یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه اساطیر و افسانه‌ها براساس تجربیات زندگی بشر شکل گرفته‌اند.

رازناسی حماسه ملی و شاهنامه مربوط به نمادها و نهادینه‌های اساطیری راه یافته به آن است. برای شناخت بن‌مایه اساطیری شاهنامه باید دوره‌های تاریک زندگی آریایی‌ها را کاوید. و در زمان‌های گمشده به دنبال دریافت واقعیت بود. رازناسی شاهنامه، زاده فردوسی نیست. او حماسه را به وجود نیاورده بلکه سروده است. پیش از فردوسی شخصیت‌ها و قهرمانان تاریخی به اسطوره تبدیل شده و نمادین گشته‌اند. فردوسی خود در آغاز شاهنامه فسانه بودن داستان‌های آن را انکار کرده است و آن‌ها را واقعیاتی می‌داند که با رمز و نماد بیان شده‌اند:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روشنِ زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد
(فردوسی، ج ۱، ۱۳۹۴: ۱۲)

در این پژوهش آراء دوگانه پژوهشگران درباره منشأ تاریخی یا اساطیری داستان کیانیان بررسی شده است نتیجه این بررسی نشان می‌دهد دلایل پژوهشگرانی که سلسله کیانی را تاریخی دانسته‌اند مستندتر است.

پیشینه تحقیق

مهم‌ترین پژوهش مستقل درباره کیانیان اثر ارزنده ایرانشناس نامی دانمارکی آرتور کریستن سن (۱۹۴۵ م) به زبان فرانسوی با عنوان کیانیان می‌باشد که ذبیح الله صفا به

فارسی ترجمه نموده است. (۱۳۶۸) کریستن سن در پژوهش خود روایات ملی و دینی و متون کهن درباره کیانیان را با هم مقایسه نموده و بدین نتیجه رسیده است که شاهان کیانی، تاریخی‌اند. پژوهش دیگر کتاب پیشدادیان و کیانیان تألیف احمد نوری (۱۳۸۲) است در این اثر نویسنده تلاش کرده با استناد به متون اوستایی، شاهنامه و منابع کهن تاریخی دو دوره پادشاهی پیشدادیان و کیانیان را معرفی کند و هویتی تاریخی به آن‌ها ببخشد. و نیز مقاله‌ای با عنوان بنیان اساطیری حماسه ملی ایران توسط بهمن سرکاراتی (۱۳۵۷) نوشته شده است. نویسنده در این مقاله شاهان سلسله کیانی را تا کیخسرو، اسطوره‌ای دانسته است.

روش تحقیق

در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. ضمن مطالعه آراء مختلف خاورشناسان و پژوهشگران ایرانی درباره سلسله کیانیان، مطالب به دست آمده. طبقه‌بندی گردیده و پس از تجزیه و تحلیل یافته‌ها و استنتاج کلی، آراء پژوهشگران نقد و بررسی شده است.

مبانی تحقیق

کیانیان

کیانیان به سلسله‌ای اطلاق می‌شود که پس از پیشدادیان بر ایران حکومت کرده‌اند. شاهان این سلسله همگی لقب کی دارند. سر سلسله شاهان کیانی، کیقباد است. به طور کلی دوره فرمانروایی خاندان کیانی را به دو بخش تقسیم می‌کنند: از کیقباد تا کیخسرو، و از لهراسب تا پایان کار کیانیان یعنی حکومت دارای دوم. دسته دوم نیز خود از لهراسب تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر (بهمن) تا دارای دوم مربوط به خاندان هخامنشی است. «جنبه اساطیری رویدادها در دوره کیانیان نسبت به دوره پیشدادیان کمتر است. سلسله کیانیان به طور واضح تری جنگجو هستند و دوران، دوران پهلوانی است. پیکار میان ایران و توران بخش بیشتر فرمانروایی این سلسله را در بر می‌گیرد.» (آموزگار، ۱۳۹۳: ۷۳).

گروه اول شاهان کیانی عبارتند از:

کیقباد و کی اپیوه و کیکاووس، سیاوش و کیخسرو و شاهان کیانی گروه دوم عبارتند از: کی لهراسب و کی گشتاسب، کی اردشیر (بهمن)، همای چهرزاد و داراب و دارا. از کیانیان در بخش‌هایی از اوستا همچون فروردین یشت (بند ۱۳۲) و زامیاد یشت (بند ۷۱ به بعد) یاد شده است. (ر.ک: یشت‌ها، ج ۲، ۱۳۷۷: ۳۴۲-۳۴۵) در اوستا پس از کی گشتاسب از پادشاهان دیگر این سلسله یعنی بهممن و همای و داراب و دارا نامی برده نشده است و این مربوط به تاریخ تدوین قسمت‌های مختلف اوستا در دوره ساسانیان است. شایسته یادآوری است که داستان سلسله کیانی، داستانی ملی است و به ایرانیان اختصاص دارد. محیط جغرافیایی حکومت کیانیان ایران خاوری بوده است. (ر.ک: فلاحی و فرخزاد، ۱۳۹۵: ۱۲۹) از جمله مهم‌ترین رویداد دوره کیانی، ظهور زرتشت در دوره کی گشتاسب می‌باشد که اوستا آن را گزارش کرده است (ر.ک: یسنا، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

اسطوره

«اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه یونان *historia* به «معنی جستجو و آگاهی و داستان» گرفته شده است. برای بیان مفهوم اسطوره در زبان‌های اروپایی از بازمانده واژه یونانی *mytos* به معنی «شرح و قصه» استفاده شده است.» (آموزگار، ۱۳۹۳: ۳).

در حوزه تحقیق، در تعریف اسطوره، نظری واحد و خوانشی یکسان از سوی پژوهشگران بر جای نمانده و هر پژوهنده‌ای بر اساس نوع مطالعات خود از دیدگاهی خاص به اسطوره نگریسته است. زرین کوب معتقد است: «اسطوره قصه گونه‌ای است که طی توالی نسل‌های انسانی در افواه نقل می‌شود و منشأ پدیده‌های طبیعت و همچنین آیین‌ها و عقاید موروث را به نحوی ساده لوحانه تبیین می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۴۰۴).

سرکاراتی با بیانی دیگر، گفته است: «اسطوره پنداشت‌های مشترک قوم و جماعتی است که در دورانی معین درباره هستی و گیتی، مرد (انسان)، خویش و بیگانه و آفاق و انفس که به شکل داستان بازگو شده است. در تحلیل نهایی، اسطوره تبلوری است از آرایش ذهنی در قالب زبان.» (سرکاراتی، ۱۳۷۱: ۸۵).

با مطالعه اسطوره‌های ملل می‌توان دریافت که اساطیر به شکل کلی در بر دارنده جهان‌بینی

و نگرش انسان در گذشته های دور به جهان و زندگی و محیط اطراف اوست. در تعریف دیگر «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می بندد (ر.ک: اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۴) اسطوره ها، داستان هایی نمادین اند «داستان هایی که با پوشش «نمادها» و «استعاره ها» پس از هزاران سال به ما رسیده است بدون آنکه زمان رویداد یا آفرینندگان آن ها را بشناسیم» (لک، ۱۳۸۴: ۶۸).

تاریخ های ملی با اسطوره ها آمیخته اند. محققان گاه اسطوره ها را وا می کوند تا به تاریخ دست یابند و گاه از دل تاریخ به اسطوره می رسند. به بیان دیگر: «تاریخ های ملی عناصری از اسطوره ها دارند به طوری که تحولات را به روش خود تفسیر می کنند و به برخی از تحولات شاخ و برگ می دهند و از اهمیت برخی می کاهند.» (میلر، ۱۳۸۳: ۴۴).

مفاهیم اساطیری در گذر زمان کم کم کارکرد اجتماعی و آیینی خود را از دست داده و به حماسه تبدیل می شوند البته روند تحول اسطوره به حماسه تدریجی است و این تغییر، تغییری تکاملی است. حماسه در راه تکوین و تکامل خود با عناصر افسانه ای آمیخته است و نباید تصور کرد پالایش حماسه از این عناصر افسانه ای ما را به تاریخ می رساند؛ چه ساختار و ماهیت حماسه با تاریخ متفاوت است.

بحث

محقق امروز به دنبال یافتن حقایق و وقایع تاریخی از دل اسطوره هاست؛ اسطوره ها را وامی کاود تا به واقعیت و تاریخ دست یابد و از سویی ایرانیان همواره در متون ملی و حماسی خود از تاریخ اسطوره ساخته اند «به چشم ایرانیان تاریخ آن نیست که رخ داده است، بلکه آن است که باید رخ می داد.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۲۷۹) از این رو در زمینه مطالعات ایرانی تعیین مرز میان اسطوره و تاریخ در حماسه یکی از مشکلات تحقیق به شمار می آید. خاصه تعیین این که اسطوره در حماسه ملی ایران از کجا آغاز شده و به کجا ختم می شود کاری بس دشوار است. وجود عناصر اساطیری در داستان سلسله کیانیان مباحثی نظیر گذر سیاوش از آتش، سفر آسمانی کیکاووس، هفت خوان ها، جاودانگی کیخسرو و نظایر آن، در دیدگاه اسطوره گرایان این نظر را قوت می بخشد که کیانیان یا

برخی از شاهان آن متعلق به اسطوره‌اند و از سویی اطلاعات یشت‌ها از کیانیان و ظهور و حضور زرتشت در دوره کی‌گشتاسب و گردهمایی گروهی از پهلوانان پارتی در دربار کیخسرو، نظیر گودرز و فرزندان او و نیز مطابقت شاهان کیانی با اسامی و شخصیت‌های پادشاهان ماد این نظر را در دیدگاه تاریخ گرایان تقویت می‌کند که کیانیان به تاریخ تعلق دارند.

دیدگاه تاریخی به کیانیان

کهن‌ترین منابع داستان کیانیان، اوستا و وداهاست. در گائها و یشت‌ها از کیانیان سخن رفته است گزارش یشت‌ها مفصل‌تر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۲) و زامیاد یشت که به کیان یشت نیز شهرت دارد (بند ۷۱ به بعد) به اسامی شاهانی اشاره شده است که لقب کوی دارند و عبارتند از: کوی کوات، کوی ائی پی وهو، کوی اوسدن، کوی ارش، کوی بیسینه، کوی بیرشن، کوی سیاورشن، کوی هئوسروه و معاصر زرتشت از کوی ویشتاسب نام برده شده است (ر.ک: یشت‌ها، ج ۲، ۱۳۷۷: ۲۲۱).

اطلاعات یشت‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که تدوین‌کنندگان یشت‌ها، کیخسرو را آخرین فرد سلسله کیانی دانسته‌اند بنابراین یک دوره سلطنت غیر مشخص بین کیخسرو و کی‌گشتاسب وجود داشته است.

کریستن سن معتقد است: «دور از حقیقت نیست اگر فرض کنیم که سلطنت کویان نموداری تاریخی است از عهد بعد از استقرار آریانیان مهاجر در ایران شرقی و درآمدن آنان تحت روش سلطنتی منظمی که تا دوره ظهور زرتشت به طول انجامید.» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۴۹).

در ادامه کریستین سن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که در سرزمین‌های مرکزی ایران و حوزه سند قبایل آریایی مستقر شده پادشاهانی که عنوان کوی داشتند حکومت می‌کردند کوی اوسدن (کی‌کاووس) همه سرزمین‌های آریایی را به اطاعت خود درآورد.

قبایل تورانی که خود ظاهراً از نژاد تور و ایرانی بوده‌اند به فرمانروایی فرنگرسین (افراسیاب)، از دشمنان کویان بودند، افراسیاب کشنده سیاوش چند بار کوشید فرکیانی را به

دست آورد اما فرکیانی فقط به پادشاهان قانونی تعلق می گرفت، آنرا به دست نیاورد. هئوسروه (کیخسرو) پسر کیکاووس با افراسیاب جنگ کرد و قدرت را از دست او گرفت. پس از کیخسرو دوره مجد و عظمت کیان به پایان رسید در دوره بعد از کیخسرو سرزمین های مشرق تحت فرمان شاهان کوچکی درآمد که همگی عنوان کوی داشتند همچون کوی ویشتاسپ (گشتاسپ). در کشور گشتاسپ، زرتوشتر (زرتشت) ظهور کرد و دینی جدید بیاورد. گشتاسپ دین را پذیرفت و با دیویسناها یا گرپنان ها نظیر ارجاسب جنگید. «بعد از این وقایع تاریکی و ابهام همه حوادث را در خود می پوشاند. در یشت ۱۳ نام عدّه زیادی از مردان و زنان که خدماتی به آیین جدید کرده اند آمده لیکن به هیچ کدام از سلاطین بعد از ویشتاسپ اشاره ای نشده است. همه قرائن موجود ما را به قبول این حقیقت وا می دارد که دوره بعد از کوی ویشتاسپ و زرتشت، عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است که به تابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی منجر گردید... لیکن شاهنشاهان هخامنشی قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بر دین زرتشتی نبودند و موقعی که در قرن چهارم قبل از میلاد مغان به نشر آیین زرتشتی برخاستند آن آیین با دیویسنا درآمیخت. این وضع، علت مسکوت گذاشتن نام هخامنشیان را در اوستا تا حدی بر ما روشن می سازد.» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵۵).

در واقع سلطنت کیانیان در ایران خاوری به عنوان اولین تشکیلات بزرگ حکومتی آریایی ها در سرزمین ایران محسوب می شود از این رو عهد کیانی اولین دوره پهلوانی ایران قدیم است. و براساس اطلاعات یشت ها به خصوص زامیادیش که کیان یشت نیز نام دارد. سلسله کیانی در تاریخ ایران قدیم از اهمیت خاصی برخوردار بوده اند.

تفاوت های آشکاری که میان شاهان کیانی اوستا و متون تاریخی و شاهنامه وجود دارد از آن جا ناشی می شود که در انتقال رویدادهای تاریخی در اعصار مختلف، افسانه ها و باورها و داستان های منفرد درباره شاهان و پهلوانان کم کم وارد تاریخ داستانی ایران شده است: «ایرانیان این کودکان سه هزار ساله هیچ گاه از اسطوره به تاریخ نرسیده اند، بلکه همیشه از تاریخ، اسطوره ساخته اند... به چشم ایرانیان تاریخ آن نیست که رخ داده است، بلکه آن است که باید رخ می داد. و از این رو پژوهنده ای که در شاهنامه و دیگر مآخذ موجود ما

دنبال شکار مطالب تاریخی ست، باید همیشه به دیده داشته باشد که او در این مآخذ از تاریخ صرف چیز چندانی نخواهد یافت، مگر تاریخ افسانه شده و افسانه های تاریخی گشته.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۲۷۹).

برای نمونه سرگذشت کیکاووس (کوی اوسدَن) در اوستا روشن نیست و مطالب کمی درباره او در آبان یشت آمده است و در دیگر قسمت های اوستا مطلب مهمی درباره او به چشم نمی خورد ولی در مآخذ پهلوی اطلاعات زیادتری در باب او وجود دارد از آن جمله در دینکرد چنین مستفاد می شود که در نسک های مفقود اوستا نظیر چهارداد نسک و سوتگرنسک از کاووس به تفصیل سخن رفته است. همچنین در ادبیات قدیم هندی، در ریگ ودا نام کیکاووس به صورت «اوستَس کاوی» تنها نام کیانی است که از او یاد شده است. «نفوذ نام کاووس از ایران به هند خود دلیل تازه ای است بر وجود تاریخی او و دیگر شاهان کیان» (صفا، ۱۳۷۴: ۴۹۲).

مطالب و اطلاعات زیادتری که در متون پهلوی در باب کیکاووس وجود دارد مانند مطالبی که در بندهشن در شرح سلطنت کاووس به تفصیل آمده است و ماجرای رفتن کاووس بر آسمان که خبری از آن در اوستا نیست یا باید در نسک های گم شده اوستا به دنبال آن باشیم یا این داستان ها به تدریج از روی داستان های منفرد یا آنچه از روزگاران کهن به یادگار مانده بوده (سرودها و روایات) ابداع گشته و وارد ادبیات داستانی ایران شده باشد. داستان کیکاووس از طریق ادبیات پهلوی و سیرالملوک ها به صورت تقریباً یکسانی به شاهنامه و کتاب های تاریخی دوره اسلامی راه جسته است. یکی از عناصر اساطیری در داستان پادشاهی کیکاووس تلاش وی برای دست یابی به آسمان است. این داستان از دینکرد و بندهشن به خداینامه ساسانی و از آن به شاهنامه ابومنصوری و سپس به شاهنامه فردوسی و متون تاریخی دوره اسلامی راه یافته است. براساس شاهنامه، کیکاووس پس از آن که بر فراز البرز کاخی بلند بنا کرد و فریب دیوان به انگیزه تسلط بر آسمان بر تختی که به وسیله چهار عقاب نیرومند بالا برده می شد به آسمان پرواز کرد ولی پس از چندی عقاب ها از پرواز باز ایستادند و تخت کاووس را در بیشه ای نزدیک آمل به زمین افکندند:

دل شاه از آن دیو بی راه شد
گمانش چنان بُد که گران سپهر
ز عود قماری یکی تخت کرد
به پهلوش بر نیزه های دراز
بیاویخت بر نیزه ران بره
وزان پس عقاب دلاور چهار
چو شد گرسنه تیر پران عقاب
ز روی زمین تخت برداشتند
پریدند بسیار و ماندند باز
نگونسار گشتند ز ابر سیاه
سوی بیشه شیرچین آمدند

روانش از اندیشه کوتاه شد
زگیتی مرو را نموده ست چهر ...
سرتخته ها را به زر سخت کرد
بیست و بر آن گونه بر کرد ساز
نبست اندر اندیشه دل یکسره
بیاورد، بر تخت بست استوار
سوی گوشت کردند هریک شتاب
ز هامون به ابر اندر افراشتند
چنین باشد آن را که گیردش آز...
کشان از هوا نیزه و تخت شاه
به آمل به روی زمین آمدند
(فردوسی، ج ۲، ۱۳۹۴: ۹۶-۹۷)

اسطوره برخاستن به آسمان در افسانه های دیگر ملل نیز به چشم می خورد مانند داستان آتنه و داستان نمرود در بین النهرین و داستان یونانی ایکاروس، داستان سلیمان نبی (ع) افسانه امپراطور ووئی چین این داستان ها وجوه مشترک بسیاری باهم دارند.

ازسوی دیگر در دوره ساسانیان، برخی از اسامی پادشاهان اشکانی و پهلوانان ملی ایران که افراد تاریخی هستند در شمار پهلوانان دوره کیانی درآمده اند. نولدکه معتقد است بعضی از نکات سرگذشت کیخسرو داستان هایی از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی را به خاطر می آورد. همچنین جنگ کاووس با حمیر باید بعد از فتح یمن در عهد خسرو اول (در حدود سال ۵۷۰ میلادی) پیدا شده باشد و ماجرای اسارت و مرگ نوذر پادشاه داستانی آخرین جنگ و شکست «پیروز» پادشاه ساسانی را با هفتالان در سال ۴۸۴ میلادی به خاطر می آورد (ر.ک: نولدکه، ۱۳۷۹: ۴۰).

«از ظاهر امر چنین برمی آید که به طور عموم داستان کهن افراسیاب تورانی و جنگ های پادشاهان ایران با او وسیله ای برای اشمال کلیه روایاتی شده باشد که مربوط به جنگ های سرداران ایرانی با اقوام تخاری، الانی، چینی، هفتالی و جز آنها بوده است. بعضی از این

مطالب در چند مورد از تاریخ داستانی ایران تکرار شده و به صورت های مختلفی تغییر پیدا کرده است و این وضع مخصوصاً در شاهنامه فردوسی به خوبی ملاحظه می شود که با نقل مبسوط روایت خداینامه بسیاری از این تکرارها را برما روشن می کند.» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۱۸۶-۱۸۷).

«نقل و انتقال بعضی از جزئیات یک داستان به داستان دیگر و نسبت اعمال و ماجراهای پهلوانی به پهلوان دیگر، به ویژه به پسر و نوادگان پهلوان، امری کاملاً طبیعی و حتی به صورت نوعی قانون حماسی درآمده است. اغلب عملیات گرشاسپ پهلوان باستانی و اوستایی، در روایان بعدی به فرزندان او به ویژه به سام و رستم و فرامرز نسبت داده شده است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۱).

این نقل و انتقال جزئیات داستان در حماسه ملی ایران باعث شده چهره تاریخی شاهان کیانی گاه با اسطوره آمیخته شود. در داستان کیخسرو و اعمال او: نابودی بتخانه ای در کنار دریای چیچست، بنای آتشکده ای کنار دریاچه ارومیه (هرچند کیخسرو پیش از زرتشت می زیست) و نیز نبردش با افراسیاب تورانی و گرسیوز و از بین بردن آنان آمده است که جنبه تاریخی دارند باقی افسانه های مربوط به کیخسرو جنبه اساطیری دارد: کیخسرو کنگ دژ را که سیاوش بر سر دیوان بنا کرده بود به زمین منتقل کرده است درحالیکه پشوتن پسر گشتاسب در کنگ دژ پادشاهی جاویدان دارد و تا رستاخیز آن جاست و یا ملاقات کیخسرو و سخن گفتنش با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می کند همه جنبه اساطیری دارند.

در باره سرگذشت کیخسرو و برخی شاهان کیانی در شاهنامه نظر دیگری وجود دارد مبنی بر آن که این روایات مربوط به تاریخ و ادبیات پارتی است و با سرگذشت کی های اوستایی (آنچه در زامیاد یشت و آبان یشت آمده) ارتباطی ندارد و تاریخ و ادبیات پارتی و روایات اوستایی آمیخته شده است: «به گمان من از مطالب شاهنامه از منوچهر تا دارا فقط مقدار ناچیزی تاریخ هخامنشی و روایات اوستایی و بیش از هشتاد درصد از آن تاریخ و ادبیات پارتی است. اخبار بیشتر این پادشاهان بویژه آنچه در پادشاهی کیخسرو آمده است

بهیچ روی نمی تواند با سرگذشت کی های اوستایی ارتباط داشته باشد و گویا این علت که در روایات ملی ما شاهان و تیولداران پارتی نسبت خود را به شاهان و پهلوانان اوستایی می‌رسانند یا می‌رسانند سبب خلط تاریخ و ادبیات پارتی با روایات اوستایی شده است» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

چنین به نظر می‌رسد که عقیده فوق از آن جا ناشی می‌شود که انبوهی از پهلوانان و شهسواران پارتی در حماسه ملی ایران به دربار کیخسرو راه یافته‌اند؛ افرادی نظیر گودرز و فرزندان او که به دودمان شهسوار پارتی وابستگی داشتند، خاندان پارتی قارن که توس پهلوان، نیای فرضی خود را مظهر و نماد خویش می‌شمرد، خاندان مهران که گرگین و میلاد از آن برخاسته‌اند. این گردهمایی پهلوانان در دوره کیخسرو در واقع یک نابسامانی تاریخی بزرگ را به وجود آورده است و تاریخ پارتی را با تاریخ سلسله کیانی، که سده‌ها پیش از پارت‌ها می‌زیسته‌اند، درآمیخته است. برای نمونه به این بخش از شاهنامه که بیژن پس از نبرد با تورانیان نزد کیخسرو رسیده است اشاره می‌شود:

چو بیژن بنزدیک خسرو رسید / سر تاج و تخت بلندش بدید،
 ببوسید و برخاک بنهاد روی / شده شاد خسرو به دیدار اوی
 بپرسید و گفتش که ای شیرمرد / کجا رفته بودی به دشت نبرد؟
 ز گُستهم بیژن سخن یاد کرد / ز لَهاک و ز گُرد فرشیدورد
 (فردوسی، ج ۴، ۱۳۹۴: ۱۶۳)

فردوسی برای سامان بخشیدن به داستان کیخسرو تدبیری اندیشیده است و آن تدبیر این است که جایگاه مهمی را برای پهلوانان بزرگ و امرای سیستان، یعنی خاندان رستم قائل شده است. «رستم به هیأت «ابرمرد» یا «ابرپهلوان» مجسم شده است و تنها هنگامی از او یاری می‌خواهند که دیگر پهلوانان برای عهده‌دار شدن وظیفه‌ای بزرگ، توان کافی نداشته باشند. با کاربرد چنین شیوه‌ای، از هرگونه برخوردی میان ساگای پارتی و ساگای سیستانی پرهیز شده است» (کوورچی کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۱۶).

از آن جا که پیکره حماسه ملی در دوره ساسانیان در متون دینی و غیردینی پهلوی طرح‌ریزی می‌شد. برای برطرف کردن چالش بزرگی که از یک طرف عدم مهرورزی ساسانیان با

پارتیان و از سوی دیگر وجود روایات، سرودها و چکامه‌هایی در ایران شمال شرقی در وصف اعمال و دلاوری های پارتیان بود، گردآوردندگان حماسه ملی را در دوره ساسانی برآن داشت تا دلاورانی با اسامی پارتی در دربار کیخسرو به شکلی نیمه افسانه‌ای حضور یابند. پژوهشگران دیگری سعی در انطباق دوره کیانی و هخامنشی دارند آراء و عقاید آنان در ادامه بررسی می‌شود.

کیانیان و هخامنشیان

گروهی از پژوهشگران، سلسله کیانیان را با هخامنشیان یکی دانسته‌اند. این موضوع را نخستین بار در سال ۱۹۲۴ میلادی، «درن اواخر هرتل» با انتشار کتاب معروف خود «هخامنشیان و کیانیان» مطرح کرد. هرتل مقدمات این نظریه را پیش‌تر در کتاب دیگری موسوم به «زمان زرتشت» فراهم آورده بود. در آن کتاب هرتل اصرار داشت زرتشت را مقارن داریوش بزرگ، پادشاه هخامنشی قرار دهد و از یکسان بودن نام ویشتاسپ (کی گشتاسپ) حامی زرتشت، با ویشتاسپ، نام پدر داریوش اول، بنابر کتیبه بیستون، این دو را برهم منطبق سازد؛ حال آن‌که میان سلسله کیانیان تا هخامنشیان چند هزار سال فاصله است. «هرتل چنین پنداشته که نخستین پادشاهان سلسله کیان، یعنی از کیقباد تا کیخسرو، رؤسای قبایل غربی ایران بودند و ممکن است شخصیت تاریخی داشته و یا اصولاً داستانی و افسانه‌ای بوده باشند. ولی دیگر شاهان به باور او همان پادشاهان هخامنشی بوده‌اند که در سلسله کیان وارد شده‌اند» (رضایی، ۱۳۷۸: ۴۴۰).

در سال ۱۹۳۰ میلادی خاورشناس دیگر هرتسفلد در مقاله‌ای که در مجموعه «یادبود مودی» در بمبئی به چاپ رسید و نیز در دو جلد کتاب «باستان شناسی ایران» که در سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در برلین چاپ شد، با اصرار و تفصیل بیشتر، نظریه هرتل را دامن زد «هرتسفلد گفته است که اولین پادشاهان کیان همان پادشاهان ماد بوده‌اند که هردوت و کتزیاس از آنان نام برده‌اند و کوروش نیز همان کیخسرو است... به عقیده هرتسفلد زرتشت از مولد خود یعنی «رگ» (ری) به خدمت همین ویشتاسپ پدر داریوش که در اوستا ملقب به «کوی» است رفته و دین خود را بر او عرضه داشته است، ویشتاسپ و پسرش سپنتودات

دین جدید را پذیرفتند و حامی و نگاهبان آن شدند. سپتتودات اسم اصلی همان کسی است که چون به پادشاهی رسید نام سلطنتی «داری و هوش» را بر خود نهاد» (صفا، ۱۳۷۴: ۴۷۰). «در افسانه کتزیاس از روی اشتباه گنومات مغ یعنی بردیای دروغی، سفنداد اِیس نام یافته است و این اسم در حقیقت متعلق به برافکننده اوست نه خود او» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۳).

مسلماً پادشاهان کیانی که در اوستا با لقب گوی نامیده شده‌اند بسیار پیش‌تر از زرتشت در تاریخ داستانی ایران جای دارند در حالیکه پادشاهان ماد و هخامنشی از لحاظ زمانی متأخرتر از زرتشت‌اند و در گائها و حتی قسمت‌های دیگر اوستا که چند صدسال متأخرتر از گائهاست هیچ ذکری از هخامنشیان نیست. شاهانی چون داریوش، کوروش، خشایار، کمبوجیه که اگر معاصر زرتشت بوده‌اند چگونه اثری از آنان در کتاب دینی زرتشت به میان نیامده است؟!

درحالی که مری بویس معتقد است هخامنشیان در اوایل سده ششم کیش زرتشتی را پذیرفته و وابستگی خود به آن را علناً ابراز کرده‌اند: «کوروش زرتشتی گری را پذیرفته و با مبارزه و جنگیدن با کافران، زمینه را برای نشر آن کیش در جهان مساعد ساخته بود» (بویس، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۳).

«نولدکه» نیز در کتاب حماسه ملی ایران با مقایسه داستان کوروش با کیخسرو و «آستوآگس»، پادشاه ماد، با افراسیاب و «هارپاگوس»، وزیر آستوآگس با پیران ویسه بر سر آن است که میان سلسله کیان و هخامنشی رابطه ایجاد کند (ر.ک: نولدکه، ۱۳۷۹: ۲۷).

لازم به ذکر است در سرتاسر اوستا، حتی نامی از مشهورترین پادشاهان ماد، نظیر دیاکو و هُووختتر نرفته است در صورتی که فقط در فروردین یشت اسامی صدها تن از شاهان و نام‌آوران ایرانی آمده و فروهر هریک ستوده شده است. آرتور کریستن سن نویسنده کتاب کیانیان دلایل بسیاری در رد سخنان هرتل و هرتسفلد مبنی بر یکی دانستن شاهان کیانی و هخامنشیان آورده است که خلاصه آن به شرح زیر است:

۱. ناحیه شرقی ایران مهد آیین زرتشت است و زبان قسمت‌های کهن اوستا در حقیقت لهجه‌ای از ایران خاوری است نه نواحی غربی که مادها و محل هخامنشیان است.
۲. کهن‌ترین اشاره‌های جغرافیایی اوستا در مورد ایران خاوری است و زبان بخش‌های

جدید اوستا هم مانند گائها به نواحی شرقی این کشور تعلق دارد. عنوان کوی یک عنوان شرقی است و کوی ویشتاسپ حامی زرتشت از آن جهت صاحب این عنوان بود که در شرق ایران حکومت می کرد. چون عنوان کوی نزد تاریخ نویسان یونانی کاملاً ناشناخته بود، پس نمی توان آن را عنوانی که متعلق به شرق ایران نباشد، شناخت. زیرا چنان که می دانیم تاریخ نویسان یونانی تاریخ ایران را بنابر روایت های اهالی مغرب گرد آورده بودند.

۳. شباهتی که بین داستان کیخسرو و افراسیاب از یک سو، و کوروش و آستوآگس از سوی دیگر موجود است نمی تواند به تنهایی دلیل همانندی این اشخاص با یکدیگر باشد و شباهت برخی از اسامی دیگر باز وسیله یکسانی سلسله کیانیان و هخامنشیان نمی تواند باشد.

۴. مهم ترین وسیله ای که طرفداران یکی بودن هخامنشیان و کیانیان برای اثبات سخنان خود در دست دارند این است که، ویشتاسپ پدر داریوش را با کی گشتاسب، حامی زرتشت یکی بدانند. البته می دانیم کی گشتاسب بنابر آنچه از اوستا برمی آید پشتیبان زرتشت و نگهبان کیش او بود، ولی دلیلی در دست نیست که این کی گشتاسب همان ویشتاسب پدر داریوش اول باشد و پیداست که گمان مجرد هیچگاه پایه و اساس حکم های محقق تاریخی نمی تواند باشد.

۵. بنویست، خاورشناس معروف فرانسوی در کتاب «مذهب پارسیان بنابر مآخذ یونانی» ثابت کرده است که پادشاهان هخامنشی بنابر آنچه از آثار تاریخ نویسان یونانی و کتیبه ها برمی آید به هیچ سوی کیش زرتشتی نداشتند، بلکه به مذهب کهن آریایی باور داشتند. اگر این نظر را باور داریم، یکی دانستن کی گشتاسپ و ویشتاسپ هخامنشی پدر داریوش امری محال خواهد بود (ر.ک: رضایی، ۱۳۷۸: ۴۴۲، ۴۴۱).

یکی از دلایل کریستن سن برای رد نظریه هرتسفلد، جغرافیای حکومت کیانیان است. چنان که می دانیم «دارندگان اولیه عنوان کوی که نام آنان به طور قطع در نزد مؤلفین یونانی که تواریخ پارس و ماد را شرح می داده اند مجهول بوده، خواه تاریخی باشند و خواه افسانه ای، به روایات ایران شرقی بستگی دارند» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۶). زبان اوستای جدید

نیز یکی از لهجه‌های ایران شرقی است. اسامی جغرافیایی که در یشت دهم (بندهای ۱۲-۱۶) آمده متعلق به ایران شرقی است.

درحالی که هر تل و هرتسفلد معتقدند نخستین پادشاهان سلسله کیان یعنی از کيقباد تا کیخسرو رؤسای قبایل غربی ایران بودند و مابقی آنان نیز شاهان هخامنشی بوده‌اند که در جنوب غربی حکومت می‌کرده‌اند. در ضمن طبق آراء هر تل زرتشت معاصر گشتاسب پدر داریوش است یعنی حدود ۴۸۵-۵۲۱ پیش از میلاد مسیح در حالی که گروهی از دانشمندان عهد زرتشت را پیش از قرن هشتم قبل از میلاد دانسته‌اند.

«استاد آ.و. ویلیامزکسن، تاریخ سده هفتم پیش از میلاد را به عنوان عصر زرتشت می‌شناسد. و در این باور خود به ارزیابی کریستن سن اتکا دارد که به عقیده وی دوران شهریار کیانیان، زمانی میان ۹۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد را دربر می‌گرفته است. بارتولومه، ادوارد میر و آندره آس روزگار زرتشت را زمانی حدود آغاز هزاره یکم پیش از میلاد می‌شناسند» (کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۸۰).

یکی از دلایل انتساب هخامنشیان به کیانیان توسط برخی از مستشرقین، کمی اطلاعات ما از حکومت مادها و هخامنشیان است. همان‌گونه که در متون تاریخی کم‌تر از اشکانیان یاد شده؛ از هخامنشیان و مادها هم کم‌تر خبر داریم. «چیزی که هست این است برخی از وقایع پادشاهان هخامنشی را که به یادها مانده بود بعدها به پادشاهان کیانی نسبت داده‌اند و نیز ممکن است که برخی از داستان‌های ملّی را بعدها به تاریخ یک پادشاه واقعی ضمیمه کرده باشند همچنین چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را به پادشاهان کیانی پیوسته‌اند و اسکندر فاتح ایران و برهم زنده دولت هخامنشیان را جانشین کیانیان پنداشتند و نیز باید گفته شود که اسامی این پادشاهان اخیر نیز بعدها بواسطه یونانیان و داستان اسکندر به ایرانیان رسیده است. بدبختانه از دولت ماد و هخامنشی در تاریخ ما اسمی نمانده چنانکه از دوره سلطنت چهارصد و هفتادوشش ساله اشکانیان نیز از مآخذ خودمان جز چند سطر مبهم خبری به ما نرسیده است» (یشت‌ها، ج ۲، ۱۳۷۷: ۲۱۵-۲۱۶).

پژوهشگران دیگری گشتاسب کیانی را با گشتاسب هخامنشی یکسان دانسته‌اند. آراء آنان در زیر بررسی شده‌است.

گشتاسپان (گشتاسپ کیانی، گشتاسپ هخامنشی)

«پندار مربوط به یکسان شماری گشتاسپان، با این که پیشینه دیرینی دارد و نخست بار شانزده قرن پیش، مورخ رومی آمیانوس مارسلینوس بدان اشاره کرده است و در سده نوزدهم نیز کسانی چون فلوینگل، سرجان ملکم و کنت گوینو و غیره بدان معتقد بودند، براساس متنی استوار نیست» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۷۵).

اکنون با مطالعه یشت ها به دو ویژگی مهم از شاهان کیانی، یکی موقعیت جغرافیایی حکومت آنان در مشرق ایران زمین و دیگر معاصر بودن زرتشت با کی گشتاسب، آراء هرتسفلد و هرتل و هوزینگ را که گشتاسب کیانی را با گشتاسب پدر داریوش و کیانیان بعدی را با آخرین پادشاهان هخامنشی یکسان گرفته اند با آراء کریستن سن و مری بویس و برخی شاگردان هنینگ که کیانیان را سلسله ای از شاهان ایران شرقی می دانند که پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی در خاور ایران حکومت می کرده اند، مقایسه می کنیم هرتل و هرتسفلد، تشابه «کوی ویشتاسپ» (کی گشتاسب) را با ویشتاسپ هخامنشی که شهربان پَرثو بوده، مهم و اساسی تلقی کرده و اصرار بر تطبیق شاهان کیانی پس از کیخسرو با هخامنشیان داشتند.

هرتسفلد موقعیت جغرافیایی پَرثو را به زرننگ (سیستان) تعمیم می داد تا حکومت هخامنشی را به گسترده شرقی ایران متصل کند. و معتقد بود زرتشت پیامبر که از مولد خود شهر رگ (ری) آمده بود به همین ویشتاسب هخامنشی توسل جست. لهجه گائایی هم به نظر او لهجه مادری زرتشت بود، و اوستای جدید به لهجه زرننگ نوشته شده بود و ویشتاسپ گائاه ها که دین زرتشت را پذیرفته، پدر داریوش هخامنشی است و «سپتودات» (اسفندیار) اسم اصلی کسی است که چون شاهنشاه شد، عنوان سلطنتی داری و هوش (داریوش) پیدا کرد. هرتسفلد حتی به افسانه کنزیاس دست برده و با جابه جایی شخصیت های آن قصد دارد شخصیت اسفندیار را بر داریوش منطبق کند.

بنابر افسانه کنزیاس، داریوش، گئوماتِ یِ مَغ یعنی بردیای دروغی را که به نام سیفندادِ تِس نامیده می شد، گُشت. هرتسفلد عقیده داشت در این افسانه اشتباهی رخ داده

است و سفنداداتیس نام برافکنده بردیای دروغین است یعنی داریوش و بدین طریق چون سفنداداتیس بر اسفندیار منطبق می‌شود، ویشتاسپ هم پدر داریوش است.

کریستن سن در رد نظریه هرتل و هرتسفلد دلایل خود را بدین شکل ارائه داده است:

۱. زبان گائها، یعنی قسمت‌های کهن اوستا درحقیقت لهجه‌ای از ایران خاوری است «زبان اوستای جدید مانند زبان گائها لهجه‌ای از ایران شرقی و عنوان «کوی» هم یکی از عناوین ایران شرقی است و کوی ویشتاسپ حامی زرتشت دارای این عنوان بوده، زیراکه در ایران شرقی حکومت می‌کرده است. دلایل قوی لازم است تا بتوان دراین نکته تردید کرد که: دارندگان اولیه عنوان کوی که نام آنان به طور قطع در نزد مؤلفین یونانی که تواریخ پارس و ماد را شرح می‌دهند مجهول بوده، خواه تاریخی باشند و خواه افسانه‌ای، به روایت ایران شرقی بستگی دارند» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۶). علت انتساب زرتشت به ماد توسط این مؤلفین یونانی احتمالاً آن است که بین روایت قدیم ایران شرقی مربوط به زرتشت و روایتی که بعدها یعنی بعد از انتقال مرکز آیین زرتشتی از مشرق به ماد، شیوع یافته بود. دراین مورد سازشی ایجاد شده است. «بدین نحو: زرتشت که در رگ ولادت یافته بود، گائها را که مبنای ادبی تعالیم اوست به لهجه‌ای که دعوت شدگان او سخن می‌گفتند (یعنی زبان مشرق ایران) نوشت. بنابراین زبان اوستای قدیم باید یکی از لهجات شرقی ایران باشد» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵).

۲. محیط جغرافیایی کیانیان در یشت دهم حوزه شط هلمند (هیرمند) یعنی زرنگ (سیستان) معرفی شده است علاوه براین حوزه، شامل نواحی آریا و مرو و سغد و خوارزم بوده است. هرتسفلد مدعی بود که «نویسنده یشت دهم، نه تنها نواحی شرقی را که در آن یشت مذکور می‌دارد، بلکه نواحی غربی را هم که در آن مذکور نداشتند. می‌شناخته است. خواننده در قبول یا رد این نظر آزاد است» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۶). اسامی جغرافیایی هخامنشی موجود در این یشت، مربوط به ایران شرقی است زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی به طورکلی هر ناحیه به اسم بومی آن ذکر می‌شده است.

۳. شباهت اسامی هیچ‌گاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دو یا چند شخص نیست. خاندان‌های ایرانی اسامی فرزندان خود را از روی نام فرد مشهور که متعلق به یک خاندان

تاریخی یا افسانه‌ای بود برگزینند و در محیط جغرافیایی دیگر به کار برند و شاید بسیاری از اسامی مربوط به یک خاندان تاریخی در خاندانی دیگر در محیط تاریخی دیگر به کار برده شود. به این ترتیب نام گشتاسب از مشرق ایران به مغرب گسترده شده و در اسامی خاندان هخامنشی به کار رفته است.

۴. کوی ویشتاب و خاندان او زریر و اسفندیار و پشوتن و... از حامیان و قهرمانان آیین زرتشتی هستند اما آیا ویشتاب هخامنشی و پسرش داریوش به دین مزدیسنا بوده‌اند؟ «بنویست در کتاب خود به نام «آیین ایرانی با توجه به متون شاهکارهای یونانی»... به طریقی که به نظر من مجاب کننده است، ثابت کرد که مذهب هخامنشی، به نحوی که هرودت و کتیبه‌های داریوش آنرا شرح می‌دهند، آیین زرتشتی نیست بلکه آیین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۸، ۹). اصرار هرتسفلد بر این بود که کلمات «داری و هوش» و «آرت خشت» دارای جنبه دینی است. این اندیشه دینی را می‌توان به آیین پیش از زرتشت نیز مربوط دانست.

و دیگر آن که گانه‌ها که قدیمی‌ترین بخش اوستاست بارها از کی گشتاسب به عنوان پذیرنده و حامی دین زرتشت یاد کرده است از جمله در یسن‌گهان ۵۱ بند ۱۶ چنین آمده: «کی گشتاسب با شهریاری که آیین مغانی بپذیرفت با راه‌های منش نیک آن آموزشی که مزداهورای پاک بارایی بیندیشید، این چنین (کار) به کام ما انجام گیرد» (گات‌ها، ۱۳۷۸: ۵۸۲). در صورتی که در پادشاهی هخامنشی ویشتاب پدر داریوش فقط حاکم ولایتی است که از طرف پسرش داریوش بر آن نهاده است. چگونه است که زرتشت از داریوش نامدار و مقتدر نامی نمی‌برد اما از پدرش که آن‌چنان منصبی نداشت این همه سخن می‌گوید، درحالی که در گانه‌ها، گشتاسب عنوان شهریاری دارد.

پورداوود با مقایسه نام پدر گشتاسبان فرضیه یکسان بودن آنان را رد کرده است: «داریوش مکرراً اسامی آباء و اجداد خود را این طور می‌گوید داریوش پسر ویشتاب پسر ارشام پسر اریارامن پسر چیش پیش پسر هخامنش و سلسله کیانیان که به قول سنت در باختر سلطنت داشت در اوستا و کتب پهلوی و حمزه و آثارالباقیه بیرونی و شاهنامه و غیره

این طور آمده است کیقباد، کیکاووس، کیخسرو و کی لهراسب کی گشتاسب یعنی که در کتیبه ویشتاسب پسر ارشام است و در سنت ویشتاسب حامی زرتشت پسر اوروت اسپ (لهراسب) می باشد» (گات‌ها، ۱۳۷۸: ۳۱).

یکی دیگر از موارد مغایرت یکسان شماری گشتاسپان، زمان ظهور زرتشت است. بنا به قدمت و کهنگی زبان گات‌ها، زمان زرتشت را تا قرن نهم پیش از میلاد می توان احتمال داد. «شاید زمان زرتشت بسیار دور نباشد از اوقاتی که آریایی‌های این طرف رود سند یعنی ایرانی‌ها و هندوان طرف مغرب [سند] هنوز باهم بودند و یک ملت واحد تشکیل می دادند و از حیث تمدن و مذهب با هم یکی بودند» (گات‌ها، ۱۳۷۸: ۳۱).

پورداوود نیز تشابه نام دو گشتاسب را ناشی از آن می داند که این اسم در بین خاندان‌های ایرانی معمول بوده است: «در تاریخ به چندین ویشتاسب یا گشتاسب نام برمی خوریم. بنا به شاهدی که در دست است این اسم از مدت سه هزارسال پیش از این تا امروز در میان ایرانیان معمول است در آسیای صغیر خطوط میخی متعلق به سال ۸۵۴ پیش از مسیح از «تگلات پلزر» پادشاه آشور پیدا شده، در آن اسامی چندتن از بزرگان آریایی به خصوص ایرانی منقوش؛ است از آن قبیل کشتاشپی بنا به عقیده متشرقین کشتاشپی همان گشتاسب و یا ویشتاسب می باشد» (گات‌ها، ۱۳۷۸: ۳۲).

و خلاصه آن که کی گشتاسب براساس گات‌ها و داستان‌های مکی در بلخ در آن سوی مشرق ایران امارت داشت و طوایف ایرانی از زمان بسیار قدیم در اطراف ایران سلطنت کرده‌اند در حالی که از روی کتیبه بیستون می دانیم که اجداد داریوش در جنوب ایران شهریاری داشته‌اند.

دیدگاه اسطوره‌گرایی به کیانیان

«در سال‌های اخیر پردازندگان مکتب نوین اسطوره‌شناسی تطبیقی به ویژه استیگ ویکندر و ژرژدومیل با یادآوری نارسایی‌های فرضیات تاریخ‌گرایان کوشیده‌اند، درمقابل، جنبه اساطیری سلسله کیانی را ثابت کنند» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۸۵).

البته وجود بنیان‌های اساطیری در دوره کیانی انکارناپذیر است به گواهی اوستا: کیکاووس و کیخسرو بر هفت کشور و دیوان و جادوان و پریان چیره‌اند. کاووس به یاری

دیوان به آسمان می رود. کیخسرو از جاودانان است به نیروی ورج از رود می گذرد. ایزدهوم یاری اش می کند و آذرگشسب بریال اسبش می نشیند، پس از انتقام خون سیاوش از افراسیاب به شکل شگفت آوری در کوهسار ناپدید می شود. براساس شواهدی از این دست، کیانیان نیز از سرشت و صفات اساطیری برخوردارند اما «جنبه اساطیری رویدادها در دوره کیانیان به نسبت دوره پیشدادی کمتر است» (آموزگار، ۱۳۹۳: ۷۳). برای نمونه یکی از جنبه های اساطیری داستان کیخسرو در شاهنامه جاودانگی کیخسرو است. کیخسرو پس از وداع با مردم و پهلوانان بی آن که بمیرد ناپدید شده است:

چو از کوه خورشید سر برکشید	ز چشم مهان شاه شد ناپدید
بجستند از آن جایگه شاه جوی	به ریگ و بیابان نهادند روی
ز خسرو ندیدند جایی نشان	ز ره بازگشتند چون بیهشان
همه تنگ دل گشته و تافته	سپرده زمین، شاه نیافته ...
بر چشمه یکسر فرود آمدند	ز خسرو همی داستان ها زدند
که چونین شگفتی نبیند کسی	و گر در زمانه بماند بسی
کزین رفتن شاه ما دیده ایم	ز گردن کشان نیز نشنیده ایم
خردمند ازین کار خندان شود	که زنده کسی پیش یزدان شود

(فردوسی، ج ۴، ۱۳۹۴: ۳۶۷-۳۶۸)
و نیز در افسانه جام کیخسرو، جامی که هفت کشور در آن نمودار است با ساختاری اساطیری مواجه ایم چنان که در شاهنامه آمده است:

یکی جام برکف نهاده نبید	بدوی اندرون هفت کشور پدید
نشان و نگار سپهر بلند	همه کرده پیدا چه و چون و چند...
همه بودنی ها بدوی اندرا	بدیدی جهاندار افسونگرا
نگه کرد و پس جام بنهاد پیش	بدید اندرو، بودنی ها زبیش
به هر هفت کشور همی بنگرید	که یابد زیژن نشانی پدید

(فردوسی، ج ۳، ۱۳۹۴: ۳۴۵-۳۴۶)

باتوجه به شواهد اساطیری دوره کیانی ازین رو اسطوره گرایانی چون ویکندر و دومزیل با یادآوری نارسایی های فرضیات تاریخ گرایان کوشیده اند جنبه اساطیری سلسله کیانی را ثابت کنند.

ژرژ دومزیل پژوهشگر فرانسوی (متولد ۱۸۹۸م) بر کریستن سن خرده می گیرد که بدون در نظر گرفتن داده های غیرایرانی موضوع تاریخی بودن دوره کیانی را مطرح نموده است و پس از اشاره به استدلال های کریستن سن (اشاره به چهار دلیل او) برخی را نادرست و بقیه را بی نتیجه می داند. دومزیل معتقد است کریستین سن با نادیده انگاشتن جملات پایانی آبان یشت (۴۵-۴۷) که به حکومت کوی اوسذن (کیکاووس) بر دیوان اشاره دارد، به بازسازی چهره تاریخی کیکاووس پرداخته است درحالی که همین داستان درباره هوشنگ یعنی حکومت بر مردمان، دیوان و جادوان دربند ۲۱ آبان یشت به هوشنگ اعتبار اساطیری می دهد: «با کدام معیار می توان صراحتاً گفت که «پیروزی بر همه مردمان و دیوان» در مورد هوشینگه [هوشنگ] نمود اسطوره ای دارد و در مورد یک کوی [کیکاووس] تنها مجاز، آراستگی کلام، یا بیان «زبان یشت هاست» که در آن از واژگان ثابت و محدودی استفاده می شود» (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

دومزیل برای اثبات نادرستی نظریه بنیاد تاریخی شاهان کیانی، جنبه های افسانه ای شخصیت کیکاووس را با بررسی قراین اوستایی و شواهد هندی باستان سنجیده و نشان داده است که کیکاووس، بیش از آن که فردی تاریخی و متعلق به شاهان ایران شرقی باشد، یک شخص افسانه ای هند و ایرانی است که اخبارش در مهابهاراتا و ریگ ودا نیز آمده است. در ادامه دومزیل به گزارش افسانه ای بندهشن درباره فرپنهان فریدون در ریشه نایی در دریای فراخکرت اشاره کرده و این که چگونه نوترگا پدر فرانک نی را درو کرده به گاوی خورانده است و آن فرّ به شیرگاو منتقل شده و از آن به جای پسران نوترگا به دخترش فرانک رسیده و پس به فرزندش کی اپیوه منتقل شده است و سرانجام چنین نتیجه گرفته: «پس کوی دوم [کی اپیوه] نیز چون کوی ششم ظاهراً از تاریخی بر ساخته از اساطیر کهن که تاحدی نیز هند و ایرانی است، بهره مند شده است» (همان، ۱۵۹). در فهرست شاهان کیانی شاهنامه نامی از کی اپیوه نیست این اسطوره به حماسه راه نیافته است.

فرزندان کیقباد در شاهنامه کاووس و کی پیشین و اشکشش نام دارند:

پسر بُد مراو را خردمند چار
نخستین چوکاووس با آفرین
کی آرش دگر بُد، دگر کی پیشین
چهارم کجا اشکشش بود نام
سپردند گیتی به آرام و کام
(فردوسی، ج ۱، ۱۳۹۴: ۳۵۷)

ویکندر پژوهشگر سوئدی، در مقاله‌ای با عنوان «هماندی‌های مهابهارتا و شاهنامه» با مقایسه سرشت ایزدی پهلوانان اصلی مهابهاراتا با بخش پهلوانی شاهنامه، همچون دومزیل به این نتیجه رسیده است که این بخش از شاهنامه جنبه اساطیری دارد و بر بنیان تقسیم طبقاتی جامعه پیش از زرتشت در دوره همبستگی هند و اروپایی به سه دسته موبدان، ارتشتاران و کشاورزان اتکا دارد. به عقیده ویکندر «در بخش پهلوانی شاهنامه پیشدادیان تجسم حماسی نقش اول یعنی نماینده طبقه موبد-شاهان، پادشاهان نخستین کیانی از کیقباد تا گشتاسب، تجسم حماسی نقش دوم یعنی نماینده دسته جنگجویان و ارتشتاران و بالاخره شاهان آخرین کیانی بویژه لهراسب و گشتاسب تجسم حماسی نقش سوم یعنی در واقع نماینده طبقه کشاورزانند» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۸۷).

مهرداد بهار درباره تحول اسطوره‌های ابتدایی به اساطیری که در اثر توسعه جوامع و تقسیم کار و پیدایش حرفه‌ها شکل گرفته‌اند چنین می‌گوید: «در آغاز اساطیر ساده بود... و به احتمال قوی، انسان زمین و آسمان را دو نیروی اصلی و دو موجود ازلی - ابدی می‌انگات... اغلب خدایان اساطیر باستانی از این عصر بازمانده‌اند... در مرحله بعد، توسعه جامعه، پدید آمدن تقسیم کار و گسترش امر کشاورزی و دامپروری، تجزیه در کار ظاهر می‌شود. و حرفه‌ها پدید می‌آیند و در نتیجه نیاز به شکل‌های عقیدتی تازه و ایجاد پیوندی عقیدتی با این تطورات زیربنایی نیز پدیدار می‌گردد. در این مرحله است که خدای غیرفعال با چهره پدرا نه خود اندک‌اندک رنگ می‌بازد... در برابر خدایان فعال، سرزنده و بخصوص بارورکننده در مرکز تفکر اساطیری اقدام زراعت پیشه قرار می‌گیرند... و سبب توجه به نیاکان، قهرمانان متحدکننده قوم و شاهان آورنده تمدن و نیز سبب اعتقاد به نیروهای دینی -

جادوئی مانند فرّه می گردد» (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲۶).

ویکندر در ادامه با اشاره به سلطنت لهراسب که در اوستا از کیان نیست و در شاهنامه با وجود اعتراض های شدید زال و بزرگان به گزینش او، توسط کیخسرو به شاهی رسیده است، دوره غیرفعال و آرام سلطنت لهراسب را مربوط به جایگزینی ایدوئولوژی طبقه سوم یعنی استریوشان و کشاورزان به جای شاهان نخستین کیانی (از کیقباد تا کیخسرو) که نماینده طبقه ارتشتاران که همواره در جنگ و کینه توزی بودند، می داند. و اعتقاد دارد طبق اساطیر هند و اروپایی لهراسب و گشتاسب دو ایزد همزاد هستند و چهره ای اساطیری دارند «در مذاهب هند و اروپایی ایزدان وابسته به طبقه کشاورزان که نماینده نقش تولید و باروری جامعه اند اغلب بلکه همیشه به صورت دو ایزد همزاد مجسم شده اند که همواره باستوران بویژه اسب سروکار دارند و معمولاً از این دو ایزد توأمان یکی سرشتی آرام و آشتی جوی و غیرفعال دارد، در حالی که آن دیگری شخصیتی فعال و پرتحرک و کاراست... لهراسب و گشتاسب نیز در واقع همزادانی بیش نیستند. لهراسب سایه ای بی تحرک و در واقع المثنای منفی شخصیت گشتاسب محسوب می شود که در دوران پادشاهی اش هیچ رویداد مهمی رخ نمی دهد... و جالب است که از میان شاهان ایران باستان تنها لهراسب و گشتاسب اند که نامشان با واژه اسب ترکیب شده است» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۹۰).

نقدی که بر نظریه ویکندر وارد است وجود زرتشت که هویتی تاریخی دارد در دوره سلطنت کی گشتاسب است. ویکندر نیز با نادیده انگاشتن شخصیت تاریخی زردشت و حمایت گشتاسب از دین او، سعی در اثبات وضعیت اساطیری عهد لهراسب و گشتاسب دارد. ویکندر نامی از زردشت نمی برد و به این ترتیب خواننده مقاله را به گمان می افکند که آیا منظور او از گشتاسب همان کی گشتاسب حماسه است که معاصر زردشت بوده یا شخصیت اساطیری و افسانه ای دیگری است. در حالی که در شاهنامه در تشبیهی تمثیلی زرتشت چون درخت سروی در کاخ گشتاسب پدیدار گشته است:

چو یک چند سالان برآمد برین	درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب بمیان کاخ؛	درختی گشن بیخ بسیارشاخ
همه برگ او پند و بارش خرد!	کسی کز خود بر خورد کی مرد!

خجسته‌پی نام او زرد هُشت
به شاه کیان گفت: پیغامبرم
کز آهرمّتی دست گیتی بشست
سوی تو خرد رهنمون آورم
(فردوسی، ج ۵، ۱۳۹۴: ۷۹-۸۰)

و نیز قراینی وجود دارد که گشتاسب را وابسته و نمایه طبقه اول جامعه ایران باستان یعنی شاه- موبد معرفی می‌کند. از آن جمله در رساله پهلوی زراتشت نامه بهرام پژدو، آن هنگام که زردشت اقدام به بخشیدن کرده به گشتاسب «می» بخشیده است. براساس اساطیر می یا هوم نماد و رمز طبقه اول (موبد-شاه) است. و همچنین در سرودهای گائانی گشتاسب با سروش یکی شده است. سروش نماینده طبقه اول است. و یکندر به این بخش‌ها توجه نکرده است بدین ترتیب نظریه و یکندر از جامعیت برخوردار نیست و فرضیه‌ای است که اثبات نشده است.

نتیجه‌گیری

اسطوره و تاریخ در حماسه چنان به هم گره خورده‌اند که بازشناسی و تمایز آنها کار دشواری است در واقع اساطیر بخشی از تاریخ بشر است. اسطوره‌ها حاوی باورها و دیدگاه‌های مردمان درباره خدا، هستی، آفرینش و خویشتن است. پالودن حماسه از اسطوره برای رسیدن به تاریخ و بازسازی واقعیت، هر چند غیر ممکن تلاشی است که از زمان مطالعه حماسه در جریان بوده است. در حماسه ملی ایرانیان، پیش از فردوسی و شاهنامه، شخصیت‌ها و قهرمانان تاریخی به اسطوره تبدیل و نمادین گشته‌اند. این نمادینگی عناصر در داستان‌های مربوط به سلسله پیشدادیان بیش از کیانیان است. وجود عناصر اساطیری در بخش‌هایی از داستان کیانیان نظیر: اندیشه تسخیر آسمان در داستان کیکاووس و گرفتاری او در چنگ دیو سپید، یاری کیخسرو از ایزد هوم و نحوه غلبه بر افراسیاب و سرانجام جاودانگی او، روین تنی اسفندیار و حضور سیمرغ و روایت هفت خوان‌ها و ... شواهدی است که از سوی برخی پژوهشگران در اثبات بنیان اساطیری کیانیان ارائه شده است. در حالی که این مباحث مربوط به ساختار حماسه است؛ حماسه در تکوین خود از تاریخ اسطوره می‌سازد. در مقابل اطلاعاتی از قلمروی جغرافیایی کیانیان یا همان کویان اوستا در

دست است که آنان را با خاور ایران از بلخ تا سیستان مربوط می سازد. در واقع کیانیان حماسه، حکمرانان قدرتمند و جنگجویی هستند که در نواحی شرقی ایران زمین امنیت برقرار کرده اند. در سراسر داستان کیکاووس و کیخسرو نبرد ایرانیان با دشمنان شرقی و در نهایت پیروزی و غلبه بر آنان منعکس است و نیز حضور و ظهور زرتشت در دوره کی گشتاسب یکی از مهم ترین نشانه های تاریخی بودن عصر کیانی است.

منابع

کتابها

آموزگار، ژاله (۱۳۹۳) **تاریخ اساطیری ایران**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷) **اسطوره، بیان نمادین**، تهران: سروش.

بویس، مری (۱۳۹۳) **تاریخ کیش زرتشت**، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: گستره.

بهار، مهرداد (۱۳۸۷) **پژوهشی در اساطیر ایران**، تهران: آگاه.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲) **گل رنج های کهن**، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۳) **سخن های دیرینه**، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.

دومزیل، ژرژ (۱۳۸۴) **بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی**، ترجمه شیرین

مختاریان و مهدی باقی، تهران: قصه.

رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۸) **گنجینه تاریخ ایرانیان (پیشدادیان و کیانیان)**، جلد ۱، تهران:

اطلس.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) **تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)**، تهران: امیر کبیر.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵) **در قلمرو وجدان**، تهران: سروش.

سرامی، قدمعلی (۱۳۹۲) **بر ستیغ های حماسه**، تهران: ترفند.

سرکاراتی، بهمن (۱۳۹۳) **سایه های شکار شده**، تهران: طهوری.

صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) **حماسه سرایی در ایران**، تهران: فردوس.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴) **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد ۱، تهران: سخن.

- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۲) رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران: مرکز.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۱) مازهای راز، تهران: مرکز.
- کریستن سن، آرتورامانویل (۱۳۶۸) کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کوورچی کویاجی، جهانگیر (۱۳۷۱) پژوهش‌هایی در شاهنامه، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: زنده رود.
- گات‌ها (۱۳۷۸) گزارش ابراهیم پور داوود، تهران: اساطیر.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳) ملیت، ترجمه داوود غریباق زندگی، تهران: تمدن ایرانی.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نگاه.
- هینلز، جان (۱۳۷۳) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- یسنا (۱۳۸۰) گزارش ابراهیم پور داوود، تهران: اساطیر.
- یشت‌ها (۱۳۷۷) گزارش ابراهیم پور داوود، جلد ۲، تهران: اساطیر.

مقالات

- سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۷) بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۲۵، صص ۱-۶۱.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۱) اسطوره‌های عصر ما را آیندگان خواهند خواند، مجله نامه فرهنگ شماره ۷، صص ۸۴-۸۹.
- فرخ زاد، ملک‌محمد، فلاحی، منیژه (۱۳۹۵) پژوهشی در قلمروی جغرافیایی کیانیان و شاهنامه، فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره ۸، شماره ۲۸، صص ۱۲۹-۱۴۲.
- لک، منوچهر (۱۳۸۴) درآمدی بر شناخت اسطوره و تبیین کارکردهای هویت بخش آن در شعر جنگ، نشریه مطالعات ملی، شماره ۳۳، صص ۶۳-۸۴.

References:

Books

Amoozgar, Jaleh (4444) **Mythological History of Iran**, Tehran: Organization for the Study and Compilation of University Humanities Books (Position).

Ismailpour, Abolghasem (8888) **Myth, Symbolic Expression**, Tehran: Soroush.

Boyce, Mary (4444) **History of Zoroastrianism**, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Gostareh.

Bahar, Mehrdad (8888) **Research in Iranian Mythology**, Tehran: Agah.

Khaleghi Motlagh, Jalal (3333) **The Flower of Ancient Sufferings**, by Ali Dehbashi, Tehran: Center.

Khaleghi Motlagh, Jalal (4444) **Long speeches**, by Ali Dehbashi, Tehran: Afkar.

Domzil, George (5555) **A Study of the Myth of Kavous in Persian and Indian Mythology**, translated by Shirin Mokhtarian and Mehdi Baghi, Tehran: Story.

Rezaei, Abdolazim (9999) **The Treasure of Iranian History (Pishdadian and Kianian)**, Volume 1, Tehran: Atlas.

Zarrinkoob, Abdolhossein (2222) **History of the Iranian people (pre-Islamic Iran)**, Tehran: Amir Kabir.

Zarrinkoob, Abdolhossein (5555) **in the realm of conscience**, Tehran: Soroush.

Serami, Ghadmali (3333) **On the Epics of Tehran**, Tehran: Trick.

Sarkarati, Bahman (4444) **Hunted Shadows**, Tehran: Tahoori.

Safa, Zabihollah (5555) **Epic song in Iran**, Tehran: Ferdows.

Ferdowsi, Abolghasem (0055) **Shahnameh**, edited by Jalal Khaleghi Motlagh, Volume 1, Tehran: Sokhan.

Kazazi, Mir Jalaluddin (5555) **Roya, Epic, Myth**, Tehran: Center.

Kazazi, Mir Jalaluddin () **Secret Mazes**, Tehran: Center.

Kristen Sen, Arthur Manuel (9999) **Kianian**, translated by Zabihullah Safa, Tehran: Scientific and Cultural.

Kovarchi Koyaji, Jahangir (2222) **Researches in Shahnameh**, translated by Jalil Dostkhah, Tehran: Zande Rud.

Gatha (9999) Report of Ebrahimpour Davood, Tehran: Myths.

Miller, David (4444) **Nationality**, translated by Davood Gharayegh Zandi, Tehran: Iranian Civilization.

Noldeke, Theodore (0000) **The National Epic of Iran**, Alavi's Great Translation, Tehran: Negah.

Hinels, John (4444) **Understanding Iranian Mythology**, translated by Jaleh Amoozgar and Ahmad Tafazli, Tehran: Cheshmeh.

Yasna (1111) Report by Ebrahimpour Davood, Tehran: Myths.

Yashtha (8888) Report of Ebrahimpour Davood, Volume 2, Tehran: Myths.

Articles

Sarkarati, Bahman (8888) **The Mythological Foundation of the National Epic of Iran**, Journal of the Faculty of Literature and Humanities, University of Tabriz, No. 555, pp. 1-11.

Sarkarati, Bahman (2222) **The myths of our time will be read by the future**, Farhang Magazine No. 7, pp. 44-99.

Farrokhzad, Malek Mohammad, Fallahi, Manijeh (6666) **Research in the geographical realm of Kianian and Shahnameh**, Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda), Volume 8, Number 88, pp. 999-222.

Lak, Manouchehr (5555) **An Introduction to the Understanding of Myth and Explaining Its Identifying Functions in War Poetry**, Journal of National Studies, No. 33, pp. 33-44.



Research in Kianian Mythological and Historical Foundations

Manijeh Fallahi¹, Dr. Malek Mohammad Farrokhzad²
Dr. Abbas Ali Vafaei³

Abstract

In the present age, which is the era of the rule of history and historicism, the question of identifying the mythical time and historical foundations is a concern for research. Particularly, in Iranian studies, pinpointing the border between myth and history of the national epic is arduous. For the first time, Bertles stated about the three distinct parts of Shahnameh with mythical, historical and athletic titles. According to this view, the age of Pishdadian era is mythical, but scholars disagree on the era of Kianyan. The existence of mythical elements in the stories of Kianyan dynasty raises the question of whether the Kianyan kings have historical characters or belong to legends and myths. In response to this question, scholars such as Windschmall and Spiegel and Darmstadt and Lommel and Wikander and Dozmit have a mythical view that Kianyan or some of the kings of this dynasty are mythical. The existence of marvelous elements in the story of Kikavus and Kikhosro is the basis of this thinking. Another group of historians such as Henning and Mary Boevis and Christensen, consider Kianyan kings the kings of East Iran to have ruled in the historical period before Achaemenids' appearance and attendance Zoroaster in the kingdom. The basis of this thinking in the present research, the views, arguments and evidence of these two groups of researchers have been criticized. The results of this study show that historians' theory is more reliable and closer to reality.

Keywords: Kianyan, history, Ferdowsi, myth, shahnameh.

¹ . PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. mahdisfallahj@gmail.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. (Responsible author) mmfzad@yahoo.com

³ . Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. a_a_vafaie@yahoo.com